

شهید والا مقام حاج قاسم سلیمانی، **قهرمان قهرمانان مدافع حرم و پرچمدار و علمدار دفاع از حرم‌های اهل بیت(ع)** است و یکی از بزرگ‌ترین افتخارات مدافعان حرم، سرباز ولایت بودن و تحت فرمان حاج قاسم بودن است.
به همین مناسبت، پای صحبت یکی از مدافعان حرم در سوریه که بارها حاج قاسم را دیده و بسیار درباره سیدالشهدای مقاومت شنیده است و به شایستگی می‌تواند کوشش‌های از فضایل و کمالات عظیم فرمانده و سردار اعلام‌رتبه‌اش را شرح دهد ننشستیم. توصیفات و توضیحات این مدافع حرم را می‌خوانید:

یک کار اعتقادی

جهاد در سوریه اعتقادی بوده است. امام حسین(ع) و حضرت زینب(س) همه را در سوریه جمع کرده و همه به عشق اهل بیت(ع) در سوریه با هم متحد شدند و جنگیدند.عشق به امام حسین(ع) و حضرت زینب(س) همچون خورشیدی در عراق و سوریه می‌تابد و سربازان سردار دل‌ها را در سراسر جبهه مقاومت همچو معجزه‌های جمع می‌کند. این عشق است که ایرانی،

عراقی، سوری، افغانی، لبنانی و پاکستانی را در کنار یکدیگر متصل، متحد و منسجم می‌نماید. عشق به امام حسین(ع) و حضرت زینب(س) در بین تمام قومیت‌ها و ملیت‌ها بود و همه عشق و احترام داشتند و الفت پیدا کردن آنها از معجزات اهل بیت(ع) است.

این عشق اهل بیت(ع) است که بین اقوام ملت‌های مختلف در سوریه محبت و مودت ایجاد کرده است در حالی که بسیاری از آنها زبان هم را نمی‌دانند و فرهنگ متفاوتی دارند. مثلاً یک سوری و یک افغانستانی در جبهه مقاومت با هم بودند که زبان هم را نمی‌فهمیدند و ما کنجکاو بودیم بفهمیم چگونه ارتباط برقرار می‌کنند و همکاری دارند. بعد از مدتی فهمیدیم با چشم و ایما و اشاره ارتباط برقرار می‌کنند و آن قدر با هم الفت پیدا کرده بودند که همه جا با هم بودند و سرانجام با هم شهید شدند و در اثر موج انفجار موشکی که کنارشان اصابت کرد به شهادت رسیدند.

اکثر مدافعان حرم فرزند یا فرزندان خردسال دارند و برخی نیز بعد از شهادتشان فرزندانشان متولد شده است و این عشقی است که امام حسین(ع) در دل مدافعان حرم انداخته است



این مطلب به مناسبت سالگرد شهادت خبرنگار شهید، حسن هادی ورنامخواستی نگاشته شده است.
۳۳ سال پیش در روز ۱۳۶۵/۱۰/۲۱، دو روز بعد از آغاز پیکربری شهادت، شهید حسن هادی ورنامخواستی خبرنگار صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران و از همراهان، همکاران و همفکران سید شهیدان اهل قلم، شهید سید مرتضی اوبنی، در حال تهیه گزارشی برای برنامه «روایت فتح» در خط مقدم، با اصابت ترک‌تیرانداز باغی در حالی که خون مغز متفکرش به لنز دوربین پاشیده شد، به درجهٔ رفیع شهادت نائل آمد. شهید اوبنی نیز یکی از برنامه‌های «روایت فتح» را به معرفی این «شهید همیشه پیشکار» اختصاص داد.

این شهید بزرگوار از جوانان نسل دههٔ ۳۰ و به هنگام شهادت جوانی ۲۷ ساله بوده‌وی از دانش‌آموزان هنرستان کاراموز و از شاگردان شهید رجایی بود و براستی از وجوه سلوگون روحیات انقلابی آن شهید والا مقام و به ویژه در سواک معنوی و درک آگاهی‌های معرفت دینی و سیاسی به تناسب شخصیت مبارز و پویای خود بهره‌های فراوان برده بود به نحوی که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی این تاثیرات به وضوح در جهان‌بینی، منش و رفتارهای او در ابعاد گوناگون سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، هنری، نظامی و… نمایان بود و در عنوان جوانی از او پیری کارکنشته دانا و بسیار قابل اعتماد ساخته بود. معرفت دینی، نگرش فلسفی ، عرفانی و تعیین روش مبتنی در زندگی و جست‌وجوگری معنادار او، اِشراق کاملی از جایگاه انسان در عالم هستی به او داده بود که حاصل آن عشق حقیقی به حضرت امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی و درک جایگاه واقعی (مادی) و حقیقی (معنوی) نظام جمهوری اسلامی بر مبنای ولایت فقیه بود.

از نظر علمی، افزون بر تحصیل دانشگاهی در رشته تولید دانشکده صدا و سیما با گرایش سناریونویسی، برای کسب علوم الهی به صورت آزاد از مدرسه حضرت آینه‌الله مجتهدی بهره‌مند بود و در راستای اصل ارتباط با روحیات در فواصلی که در جبهه‌ها، عملیات نبود، دروس خاصی را نیز از علمای ربّانی به صورت کلاس‌های اختصاصی با درخواست از بزرگواران در نزدشان تلقّظ می‌کرد. ایشان آنسانی چند بُعدی بود و در تمامی عرصه‌های گوناگون انقلاب اسلامی از جمله در جنگ تحمیلی به قدری فعال بود که از پیش از آغاز جنگ تحمیلی در کردستان و سپس در اکثر عملیات‌های شاخص دوران دفاع مقدس در زمان شهادت، به شکل‌های مختلف «رزمنده»، «خبرنگار»



شهید قاسم سلیمانی، راهی است که ادامه خواهد یافت

عکس بیندازند.

چرا حاج قاسم رئیس‌جمهور نشد؟

روزی از او پرسیدیم آیا کاندیدای ریاست‌جمهوری می‌شوید؟ فرمود: اگر دنیا را به من بدهند تا این لیاس در سربزازی ولایت در میدان جهاد دست نرمی دارم.

حاجی گاهی به خط مقدم و مناطق خطرناک هم می‌آمد.حاج قاسم به جانبازان و خانواده‌های شهیدای سوری‌ها بسیار احترام می‌گذاشت و به آنها سرکشی می‌کرد و ما هم با مشاهده این رفتار، الگو می‌گرفتیم و به این عزیزان سرکشی و گاهی کمک می‌کردیم و آنها هم وقتی این احترام را از ایرانی‌ها می‌دیدند بسیار خوشحال می‌شدند و تحت تأثیر قرار می‌گرفتند.

راه حاج قاسم ادامه خواهد یافت

صحبت که به اینجا می‌رسد این مدافع حرم می‌گوید: «حاج قاسم سلیمانی شخص نیست بلکه راهی است که ادامه خواهد یافت».
انگاه این مدافع عزیز دلنوشته‌هایش تقدیم به حاج قاسم را در قالب توصیفات کوتاه و متعدد در مورد عظمت مقام سردار بزرگ و پرافتخار اسلام شهید بلندمرتبه حاج قاسم سلیمانی، چنین برایشان بازگو می‌نماید:

حاج قاسم شمشیری از شمشیرهای خداست. حاج قاسم قله‌ای است که به دامنه معنا می‌دهد. حاج قاسم مدیر است، مدیری پیش‌رونده، او پیش می‌رود و نیروها را از پس خود می‌خواند. حاج قاسم الگوییست برای همه در جبهه مقاومت حاج قاسم مدیر و مدبر و شجاع و میراث تشکیل گروه‌های مقاومت است. حاج قاسم اهل راز و نیاز و نماز شوب بود. حاج قاسم همیشه صادق بود و کسی دروغی از او نشنید. حاج قاسم صاحب اخلاص و تدبیر بود. حاج قاسم بسه ما یاد داد قدرت ما به میزان تجهیزات ما نیست بلکه به میزان ارتباط ما با خداست.

حاج قاسم تجربه هشت سال دفاع مقدس را به سوریه برد و روح جهاد و ایثار و شهادت دفاع مقدس را به سوریه دمید. حاج قاسم محیط معا و توسل را در سوریه نهادینه کرد.حاج قاسم نام و رمز ساخت و دین در بستر حکومتی الهی مقدمات امر پایان انتظار هفتمند بشر را فراهم خواهد ساخت. و اما آن حس بیان را از دل خاطراتی از شهید والا مقام، حسن هادی ورنامخواستی بیرون می‌کشیم تا با هم رشد ارزش‌های الهی و انسانی را در راستای مسیر تاریخی انقلاب اسلامی نظاره‌گر باشیم:
یک- زمانی که شهید حسن هادی در انتظار بدنیا آمدن فرزند نخستش بود از او پرسیدم که دوست داری فرزندت دختر باشد یا پسر، می‌خواستم بدانم که با توجه به شهادت تنها برادرش محمد در سال ۱۳۶۳

ساخت و دین در بستر حکومتی الهی مقدمات امر

پایان انتظار هفتمند بشر را فراهم خواهد ساخت. و اما آن حس بیان را از دل خاطراتی از شهید والا مقام، حسن هادی ورنامخواستی بیرون می‌کشیم تا با هم رشد ارزش‌های الهی و انسانی را در راستای مسیر تاریخی انقلاب اسلامی نظاره‌گر باشیم:
یک- زمانی که شهید حسن هادی در انتظار بدنیا آمدن فرزند نخستش بود از او پرسیدم که دوست داری فرزندت دختر باشد یا پسر، می‌خواستم بدانم که با توجه به شهادت تنها برادرش محمد در سال ۱۳۶۳



شهید حسن هادی

از چه منظری به آمدن نسل جدیدش می‌نگرد. نگاهی عمیق و با تاملی کرد و اندیشمندانه طمبلی را که در پاسخ می‌خواست به من بگوید، با میزان فهم من برابر کرد و به گونه‌ای اظهار داشت که برای همیشه در ذهنم باقی بماند. ایشان فرمود : «برای من فرقی ندار، پسر باشه نعمته و دختر باشه رحمته. آنچه برای من بسیار مهمه ایستد که فرزند من باید با برمی‌آید.»
«پدرکشتگی» داشته باشد.»

با شنیدن این سخن، شوک بزرگی به من وارد شد، آن کلام، اثر عمیقی در زندگی من گذاشت و دیدم که انسانی که در آرزوی شهادت بال بال می‌زد این عشق در تمام رفتارش نمودار بود ، اندیشه‌های عاشقورایی در ماندگاری روحیهٔ نغرت از آمریکا در اذهان نسل‌های بعدی‌اش دارد؛ آن روز شهید هادی این امر را در حق فرزندان خودش(فرزند دومش، محمد حسن، سه ماه بعد از شهادتش به دنیا آمد) محسوس می‌دانست و از آن روز تاکنون در روز شهادت سردار شهید سید حاج قاسم سلیمانی شاهد بودم که درکی وسیع از واژهٔ «پدرکشتگی» برای جامعهٔ اسلامی ایران پدید آمد که نسبت به جایگاه سردار دلها، پهنای بسیار وسیعتر به اندازه نسل جوان جهان نسل شده بود.

سلسل جوامع ایران نیز در ابتدای مسیر گام دوم انقلاب در سه دهه‌ای خصوصی با دوستان پس از عملیات والفجر ۸ و تصرف شهر فاو، شهید حسن هادی تحلیلی از دیده‌ها و یافته‌های معنوی خود ارائه داد که مبهوت‌کننده بود و درک تازه‌ای از مفهوم شهادت در آن وجود داشت و در پایان آن بیانات معنوی، بزرگ‌ترین آرزوی زمینی خود را

صفحه ۸

یکشنبه ۶ بهمن ۱۳۹۸

۳۰ جمادی الاول ۱۴۴۱ - شماره ۲۳۳۹۱

به مناسبت سالگرد حماسه آمل

شهر هزار سنگر

به مناسبت فرا رسیدن روز ششم بهمن، سالروز حماسه ماندگار مردم آمل به بازخوانی بخشی از بیانات رهبر معظم انقلاب درخصوص این واقعه که نقطه عطفی در تاریخ انقلاب در شمال کشور بود می‌پردازیم. ایشان در دیدار با مردم آمل (بهمن سال ۱۲۸۸) ضمن تجلیل از رشادتهای مردم مازندران در دوران‌های مختلف قبل و پس از انقلاب و لزوم زنده نگه‌داشتن حوادث تاریخی انقلاب فرمودند:

تاریخ انقلاب، چراغ راه آینده جوانان

بنده هم همین عقیده را دارم؛ نباید اجازه داد که این خاطره‌های پرشکو‌ه این حوادث بی‌تظیر و تعیین کننده تاریخ انقلاب، در ذهن‌ها کمرنگ شود. نسل جوان ما باید این خاطره‌ها را درست بشناسد، بتواند آنها را تحلیل کند و آنها را چراغ راه آینده برماجرای خود و هدف بلند خود قرار بدهد.

البته افتخارات مازندران و در این مناسبت عرض کنیم به خصوص مردم آمل، افتخارات کمی نیست. چه در وادی مجاهدت فی‌سبیل‌الله، چه در وادی علم، فقا‌هت، معرفت و عرفان، انصافاً چهره آمل چهره درخشانی است. امروز هم بحمدالله بزرگان روحانی آملی جزو افتخارات حوزه‌های علمیه و جزو ذخائر باارزش روحانی کشور ما محسوب می‌شوند.

در امتحان عظیم هشت ساله جنگ تحمیلی هم، چه شهر آمل، چه استان پهناور مازندران، یکی از بخش‌های پرافتخار کشور بودند. من همان وقت هم، چه با لشکرهای مستقر در مازندران، چه با بسیجی‌های آنها و جوانان فداکار آنها آشنائی داشتم؛ آنها را از دور و نزدیک می‌شناختم؛ مجاهدت‌هاشان را می‌دانستم؛ اینها که از یاد انقلاب نخواهد رفت.

هشدار به یک خطا

یک بنائی را شما مشاهده می‌کنید مستحکم، باشکوه و سربلنده کی این خشت‌ها را، این سنگ‌ها را روی هم گذاشت تا این بنا به وجود آمد؟ کی توانست این نقشه فخر را در عمل پیاده کند و این بنا را به وجود بیاورد؟ مگر می‌شود نقش آن حوادث و آن شخصیت‌هایی که کار آنها، مجاهدت آنها، گذشت آنها و احساس مسئولیت آنها موجب شد درفرزنده این بنا بالا بیاید، ارتفاع پیدا کند، شکل بسکوه پیدا کند، شادکام گردد؟ یکی از خطاهائی که گاهی اتفاق افتاده است، نادیده گرفتن همین نقش‌آفرینان بزرگ است.



هم درس و هم عبرت

یک بنائی را شما مشاهده می‌کنید مستحکم، باشکوه و سربلنده کی این خشت‌ها را، این سنگ‌ها را روی هم گذاشت تا این بنا به وجود آمد؟ کی توانست این نقشه فخر را در عمل پیاده کند و این بنا را به وجود بیاورد؟ مگر می‌شود نقش آن حوادث و آن شخصیت‌هایی که کار آنها، مجاهدت آنها، گذشت آنها و احساس مسئولیت آنها موجب شد درفرزنده این بنا بالا بیاید، ارتفاع پیدا کند، شکل بسکوه پیدا کند، شادکام گردد؟ یکی از خطاهائی که گاهی اتفاق افتاده است، نادیده گرفتن همین نقش‌آفرینان بزرگ است.

«شهر هزار سنگر» این تعبیر کمی است؟ حرف کوچکی است؟ قضیه ششم بهمن آنقدر اهمیت داشت که امام بزرگوار ما آن را در وصیتنامه تاریخی خود هم مندرج کردند، آن را یادگار گذاشتند، یعنی فراموش نشود. حالا چرا فراموش نشود؟ برای اینکه حوادث تاریخی، هم درس است، هم عبرت است. قضایای جاری بر یک ملت، قضایائی است که در برهه‌های مختلف غالباً تکرار می‌شود.

امروز بیست و هشت سال از آن زمان می‌گذرد، اما راه جمهوری اسلامی که عوض نشده است؛ دشمنان جمهوری اسلامی هم عوض نشدند. پس آنچه که آنجا اتفاق افتاد، می‌تواند برای امروز و برای آینده تا هر وقتی که ملت ایران به حوال و قوه الهی دلبنست این اصول و این انقلابند، عبرت باشد، درس باشد؛ لذا نباید فراموش بشود. امروز بیست و هشت سال از آن زمان می‌گذرد، اما راه جمهوری اسلامی که عوض نشده است؛ دشمنان جمهوری اسلامی هم عوض نشدند. پس آنچه که آنجا اتفاق افتاد، می‌تواند برای امروز و برای آینده تا هر وقتی که ملت ایران به حوال و قوه الهی دلبنست این اصول و این انقلابند، عبرت باشد، درس باشد؛ لذا نباید فراموش بشود.

ملتی که حوادث پیش‌رو را نشانسد، ضربه خواهد خورد

خوب، حالا در فضائل ششم بهمن آمل یک جمله دیگر هم عرض کنیم. «شهر هزار سنگر» یعنی چه؟

ظاهر قضیه این است که در درون شهر، مردم در مقابل گروه‌های اشراز و متجاوز سنگر درست کردند - حالا یا هزار تا، یا بیشتر یا کمتر - اما من یک تفسیر دیگری دارم. این سنگرها سنگرهای درون خیابان‌ها نیست، این سنگر دل‌هاست؛ هزار تا هم نیست، هزاران سنگر است؛ به عدد هر مؤمنی، در هر انسان بانگیزه باشفری، یک سنگر در مقابل تهاجم دشمن وجود دارد.

اگر یک ملت وقتی به دنبال یک هدفی حرکت می‌کند، نداند سر راه او چه خطراتی است، چه کمین‌کرده‌هایی هستند، چه باید کرد در مقابل این‌ها، خود را راها کند، قید و بندهای خود را رها کند، بی خیال باشد، ضربه خواهد خورد.

همه ملت‌هایی که در جهت یک هدف بزرگی حرکت کردند و وسط راه ضربه خوردند و گاهی آن‌چنان افتانند که دیگر فرزن‌ها بلند نشدند، مشکلشان از همین جا آغاز شد، نداشتند چی در انتظار آنهاست و خود را برای مواجهه با آن آماده نکردند.

درس‌های گذشته این کمک را به ما می‌کند که راهمان را بفهمیم، بشناسیم، کمین‌ها را بشناسیم، کمین‌کرده‌ها را بشناسیم.

حمید امیرحسینی

مقایسه تطبیقی کار کرد شگفت‌انگیز یک جریان الهی در دو زمان متفاوت

تعبیر کرده بود و روحیاتش دگرگون شده بود و از آن به بعد تا زمان شهادتش یعنی تنها یک هفته بعد، چشمان او دائم اشکی بود.

بله، سردار شهید علیرضا عاصمی فرمانده تخریب لشکر ۴۲ امام علی(ع) و فرمانده تخریب قرارگاه‌های کرپلا نجف‌اشرف و خاتم‌الانبیاء؛ سرانجام در ۱۳ دی ماه ۱۳۶۵ تنها ۸ روز پیش از شهادت «خون‌نگار حسن هادی ورنامخواستی» در سن ۲۴ سالگی در حالی که عضو شورای فرماندهی و مسئول گردان تخریب تیپ ویژه پاسداران بود، به همراه هم‌رزمانش و تکه تکه به شهادت رسید. شهید حسن هادی پس از شهادت ایشان دیگر تاب ماندن نداشت و در تشییع پیکر پاک شهید عاصمی، پیمانی آشکارا با ایشان بست و از خدای متعال درخواست عاجزانه کرد تا او را به آرزوی دیرینه‌اش برساند.

در بررسی زندگی «سردار فاتح قلوب» نیز دیدم که گنجینه‌ای از یاد شهدا در سینه داشت و تسلا‌ی خاطرش در سختی‌ها، امید و باوری بود که به دیدار آنان داشت و در بیان وصف شهید کاطفی، این امر بسیار در ایشان مشهود بود. معتقد بود که قبل از شهادت، آثار شهادت در رفتار و سکنات کسانی که همه دوستانش حس کردند که او از حال خود خارج است و به نظر بسیاری از دوستانش، ایشان خیلی



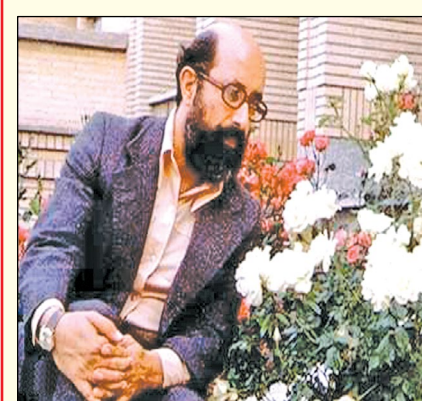
اینگونه اعلام کرد که : «با درکی که الان از شهادت دارم دوست دارم روحم شاهد باشد که یکمرد پس از شهادت بر روی دست مردم تشییع می‌شود و این زیباترین صحنهٔ غرورآمیز زندگی من است.»
در مراسم تشییع برون مرزی و کشوری سردار شهید، سپهبد حاج قاسم سلیمانی، این مالک‌اشتر زمان، به یاد تشییع پیکر پاک شهید هادی و خاکسپاری ایشان با لیاس رزمش افتادم و اشکم جاری شد وقتی به یاد پیکر اربا اربا و قطعه قطعهٔ سردار افتادم و آنجا بود که حیات حقیقی ملت ایران مقام شهیدا برای افزایش باور و ایمان به عالم غیب، خدا، پیامبران الهی، انمه معصومین (علیهم‌السلام) در بین مردم متدین ایران اسلامی دانستم. این هم نکتهٔ دیگری در باب تعالی عقلی و فکری مردم در روند حرکت انقلاب اسلامی بود.

سه- روزی نزد شهید حسن هادی یادی از سردار علیرضا عاصمی فرمانده تخریبچیان شد (معروف به سردار علی عاصمی) که هنوز در قید حیات بودند «عاصمی» کفایت کرد در همان حال شهید هادی به قدری برای شگفته و ناراحت شد که باورش برای همه مشکل بود. ایشان می‌فرمود «باید بگویی برادر علی ، وقتی او را فقط علی بگویی یعنی درکی از مقام شامخ و بلند معنوی او نداری برادر علی انسانی معمولی از جنسی که پیرامون خودمان می‌بینی نیست و به اندازه‌ای که نسبت به امثال ایشان شناخت معنوی پیدا کنی، اندازهٔ احترامت به آنها تغییر می‌کند.» از آن پس بود که همه دوستان فهمیدند که او مجذوب شخصیت والای فرمانده خود برادر علی عاصمی شده است. من در فاصله بین شهید شدن برادر سردار، شهید محمد هادی ورنامخواستی و شهادت شهدای

شهید محمد هادی ورنامخواستی و شهادت شهدای



به خاطر خدا بمانید نه به خاطر من!



همسر شهید مصطفی چمران روایت می‌کرد: پیشتر روزهای کردستان را در میروان بودیم، آنجا هیچ چیز نبود. روی خاک می‌خوابیدم، خیلی وقت‌ها گرسنه می‌ماندم و غذا هم اگر بود هندوانه و پنیر و ... خیلی سختی کشیدم. یک روز بعد از ظهر تنها بودم روی خاک نشسته بودم و اشک می‌ریختم

که مصطفی سرزده آمد. دو زانو نشستم و عذرخواهی کرد و گفت: من می‌دانم زندگی تو نباید این‌طور باشد. تو فکر نمی‌کردی به این روز بيفتی. اگر خواستی می‌توانی برگردی تهران ولی من نمی‌توانم. این راه من است. گفتیم: می‌دانی بدون شما نمی‌توانم برگردم. گفت: اگر خواستید بمانید به خاطر خدا بمانید نه به خاطر من.

منتهن خاطرات همسر شهید چمران